

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (2)

مجمّل مفهومی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ - جلسه چهل و هفتم

استاد

آیةالله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقسیمات مخصّص

بحث در عامّ مخصّص به مجمل مفهومی بود. عرض شد که مخصّص ما از نظر اجمال، یا اجمال مصداقی دارد یا اجمال مفهومی. در بحث اجمال مصداقی که شبهه، شبهه مصداقیه است، در آنجا بحثش می آید که آیا در شبهه مصداقیه تخصیصیه، تمسک به عامّ می شود یا نمی شود؟ و اما اینکه مخصّص، اجمال مفهومی داشته باشد، اینجا محطّ بحث است و در اینجا مخصّص را تقسیم کرده اند به مخصّص متّصل و منفصل و هر کدام را به دوّران امر بین اقلّ و اکثر و به دوّران امر بین المحذورین و المتباینین تقسیم کرده اند.

بحث در افتراق یا عدم افتراق مخصّص متّصل و منفصل

قبل از وارد شدن در این بحث، باید بینیم که اصلاً بین مخصّص متّصل و منفصل فرقی هست یا نه؟ این فرقی که بین مخصّص متّصل و منفصل گذاشته اند و فرموده اند که اگر مخصّص ما متّصل باشد بالنسبه به موارد اجمال در تخصیص، ظهوری برای عامّ منعقد نمی شود و اگر مخصّص ما منفصل باشد، عامّ بالنسبه به مورد اتفاق و متیقّن، حجّیت و ظهور دارد، باید بینیم که آیا این فرق، تمام است یا تمام نیست.

عدم فرق عرفی بین مخصّص متّصل و منفصل

لا شكّ و لا شبهه اینکه هیچ گاه عرف، فرقی بین کلام واحد که دو جمله متعدّده در آن مندمج شده است، با دو جمله متعدّده در دو کلام واحد که متّصل به هم است نمی گذارد. من نمی دانم این آقایان این فرق را از کجا آورده اند؟! در عالم تخیل، این فرق را تراشیده اند؟! و لیت شعری اینکه اگر مولا بگوید: «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، و اینکه بگوید: «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» و بلا فاصله بگوید: «و لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، بین این دو چه فرقی هست؟!

چطور در صورت اولی که «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ» است قائل به ظهور آن عامّ که «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» است در غیر از فسّاق شدند اما در صورت ثانیه که مولا می گوید: «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» و بلا فاصله - حتی یک ثانیه هم تأخیر نمی اندازد - می گوید: «و لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، در اینجا قائل به ظهور «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» هم در موارد عدالت و هم در موارد فسق شده اند؟! این چه فرقی است؟! کدام عرف را شما سراغ دارید که بگوید: در صورت اولی برای عامّ، ظهور منعقد نیست اما در صورت ثانیه منعقد است؟! این چه عرفی است؟! ما که فرقی بین اینها نمی بینیم.

اگر از این نقطه نظر است که جمله اولی، یعنی «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، جمله واحد است و متکلم قبل از اینکه از جمله فارغ شود، برای کلمات آن جمله، ظهوری منعقد نمی شود و بعد از فراغ از ایراد آن جمله، برایش ظهور منعقد می شود؛ در این صورت باید ببینیم اصلاً شما به چه چیزی ظهور می گوید؟

من باب مثال وقتی که مولا می گوید: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، مولای بیچاره این را برای اختصار در کلمات گفته است و الاً می گفت: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ وَ لَا تُكْرَمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ». این به خاطر اختصار است و الاً این مولا اگر زورش می رسید یا اگر داعی دیگری نداشت، همه را در یک جمله می آورد. علت اینکه استثناء می آورند این است که اختصار در جمله ایجاد کنند و بی خود حرف زیادی نزنند.

به عنوان مثال، به جای اینکه بگویند تمام ملائکه سجده کردند و از میان اینها شیطان سجده نکرد، به جای دو جمله یک ﴿إِلَّا﴾ می آورند. این ﴿إِلَّا﴾ کار یک جمله مستقل را می کند و الاً کار دیگری انجام نمی دهد. ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱.

بنابراین اینکه مولا باید دو جمله بگوید ولی یک جمله گفته است، به جهت اختصار است. اما نه اینکه به این لحاظ است که متکلم تا از جمله اولی فارق نشده ظهوری برای کلمات نیست. آن برای جمله اول است، آن را قبول داریم. ولی استثناء دو جمله است در یک جمله، نه اینکه یک جمله است که دو شق دارد.

من باب مثال آیه ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ ٭٭ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمِيسِينَ عَامًا ٭٭﴾^۲ دو جمله است؛ در قوش هزار سال عمر کرد، پنجاه سال کمتر عمر کرد. در اینجا به جای اینکه دو جمله بگویند، یکی گفتند. یا در «جَاءَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدًا»، به جای اینکه بگوییم: «جَاءَ الْقَوْمُ وَ لَمْ يَجِئْ زَيْدًا»، آن «لَمْ يَجِئْ» را انداختیم و به جایش یک «إِلَّا» آوردیم؛ این اختصار، آن را یک جمله نمی کند؛ دو جمله است.

بناءً علی هذا این فرق در ظهوری که بین مخصّص متصل و منفصل قائل شده اند به لحاظ عدم انعقاد ظهور در استثنای متصل و انعقاد ظهور در استثنای منفصل، در اینجا مطلب، خلاف می نماید. بر فرض که در صورت اولی [استثنای متصل] ما قائل به عدم ظهور بشویم و در صورت ثانیه که استثنای منفصل باشد، قائل به ظهور بشویم. در اینجا همان ملاکی که موجب می شد در صورت اولی، ظهور منعقد نشود، همان ملاک در صورت ثانیه، موجب عدم حجّیت ظهور می شود و دیگر فرقی هم نیست.

چرا ما می گفتیم در صورت اولی اصلاً ظهوری منعقد نمی شود؟ به جهت اینکه جمله ثانیه که «إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ» است، به واسطه مقام اثباتش کشف می کند از عدم اراده فسّاق از علماء در نفس مولا. یعنی این جمله ثانیه «إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ» می گوید که منظور و مراد مولا از «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ»، علمای غیر فاسق است. به همین

۱. سوره ص (۳۸) آیه های ۷۳ و ۷۴.

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴.

ملاک ما در صورت ثانیه رفع ید از حجّیت ظهور می‌کنیم.

می‌گوییم که اگر این مولا می‌گفت: «أکرّم العلماء» و بلا فاصله می‌گفت: «و لا تُکرّم الفسّاق»، شما چه می‌گفتید؟ می‌گوییم که این «أکرّم العلماء»، ظهور در عالم فاسق و غیر فاسق دارد ولی چون بلا فاصله گفته است: «و لا تُکرّم الفسّاق من العلماء»، این «و لا تُکرّم الفسّاق من العلماء»، آن ظهور «أکرّم العلماء» در فاسق را از حجّیت می‌اندازد و می‌گوید که بر فرض هم، ظهور دارد برای خودش داشته باشد و می‌گوید از این ظهور رفع ید کن. پس عالم در عالم غیر فاسق منحصر می‌شود.

تلمیذ: گاهی اوقات انسان یک حرف می‌زند بعد تَبَلُّ رَأی پیش می‌آید.

استاد: این بحث را دیروز بیان کردم و گفتم که یک وقت صحبت در این است که تمام اینها به کشف از ثبوت برمی‌گردد، یعنی در مقام ثبوت آیا نظر مولا اولاً بلا اول بر عامّ به نحو عموم بوده است و بعد بر حسب قرائن انصراف برای او پیدا می‌شود یا نه؟

من باب مثال اول نظر مولا این است که - بعضی‌ها همین را می‌گویند - آقا همه علماء، هر که عمّامه بر سرش هست احترامش واجب است، الطّالِحَاتُ لِلّهِ وَ الصّالِحُونَ لِي. بعد به او می‌گویند که آقا جان این که نمی‌شود، اولاً پول نداریم که همه را إکرم کنیم، وانگهی در میان مردم إکرام فاسق تبعات دارد، اینها ضدّ انقلاب هستند. اگر اینها را إکرام کنی به تو بد می‌گویند و... پس بهتر این است که فقط علمای عادل را دعوت کنی؛ و خلاصه اینکه این چیزها را می‌گویند و رأی مولا را می‌زنند. در اینجا ما می‌توانیم بگوییم که اولاً بر حسب قرائن برای آن عامّ ظهوری منعقد شد و بعد خاصّ، حجّیت آن ظهور را سلب و رفع می‌کند، این یک حرف.

دلالت اقوای مخصّص منفصل نسبت به متّصل

یک حرف هم این است که می‌گوییم: نه، این مولا از اول هم منظورش همین علمای عادل بود ولی می‌خواهد تأکید کند، با دو جمله بیاورد تأکیداً.

من باب مثال اگر بگوید: «أکرّم العلماء إِلَّا الفسّاق منهم»؛ این خوب جا نمی‌افتد، پس اول می‌گوید: «أکرّم العلماء»، بعد وقتی عبد خیال کرد [همه علماء منظور است] و قشنگ جا افتاد، می‌گوید: «و لا تُکرّم الفسّاق من العلماء».

نظر من در اینجا این است که این جمله بعدی اشدّ دلالة است بر رفع ظهور عامّ از جمله اولی که متّصلاً بگوید: «إِلَّا الفسّاق منهم». آنجا می‌گوییم که این فلتات لسانش بوده است که «إِلَّا الفسّاق» را گفته است. حالا اشتباه کرده است، به زبانش چرخیده است. ولی وقتی که به یک جمله مستقلّ بیاورد، این دیگر در این صورت بهتر است و این احتمالات را ندارد.

حالا از باب مزاح حکایتی را نقل کنیم؛ می‌گویند بعد از ماده «قُل» باید «إِنَّ» بیاید، یک نفر، یک ماده «قُل» پیدا کرد، دو سه صفحه بعدش یک «إِنَّ» گیر آورده بود و «إِنَّ» می‌خواند. به او گفتند: این «أَنَّ»

است. می‌گفت: قبلش مادهٔ «قُل» است. گفتند: آخر این مادهٔ «قُل» برای سه صفحهٔ قبل بوده است! گفت: بهتر؛ چون بعدیت بهتر صدق می‌کند! هرچه این «قُل» عقب‌تر برود، بعدیت بهتر صدق می‌کند! حالا اگر بعدش فوری باشد می‌گویند قریب المخرج هستند.

حالا بنا بر رأی آقایان این استثنای منفصلی که در اینجا آمده است، آن حجیتِ ظهور را می‌اندازد، حجیتِ ظهور را هم که در اینجا بیندازد باز مثل صورتِ اولی می‌شود. پس فرقی نمی‌کند که ما قائل بشویم که آن «أکرَم العلماء»، از اول در عالمِ فاسق ظهور نداشت، یا اینکه بگوییم که «أکرَم العلماء» ظهور دارد ولی آن مخصّص منفصل، آن ظهور را از حجیت می‌اندازد. نتیجه در هر دو یکی است. دیگر در اینجا تمسک به عام در موارد شبهه نمی‌شود کرد. چون ما در اینجا قطعاً می‌دانیم منظور مولا از «أکرَم العلماء»، علمای غیر فاسق است.

حالا قضیه‌ای که به ذهن ما می‌رسد و به واسطهٔ آن دیگر ما صحبت را در اینجا تمام می‌کنیم و وارد اصل بحث می‌شویم، این است که ما بگوییم عرف بین استثنای متصل که «أکرَم العلماء إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ» باشد و بین «أکرَم العلماء» و بلا فاصله گفتن «وَلَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ» فرقی نمی‌بیند. اگر حالا دو ثانیه تأخیر هم افتاد، باز فرقی نمی‌بیند؛ یعنی اگر مولا گفت: «أکرَم العلماء» بعد از دو ثانیه گفت: «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، آیا در اینجا فرقی هست یا نه؟ می‌گوییم که فرقی نیست. اگر گفت: «أکرَم العلماء» پنج دقیقه بعدش فی مجلسٍ واحدةٍ گفت: «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، باز در این صورت هم فرقی نیست، این در جملهٔ اولی موجب عدم انعقاد ظهور می‌شود، حالا اگر بعد از نیم ساعت گفت، باز هم فرق نمی‌کند.

کنار هم قرار دادن تمام کلمات ائمه علیهم السلام

حالا ما در اینجا برای رفع قضیه و برای اختتام قضیه می‌گوییم که تمام کلمات ائمه علیهم السلام اگر بعد از مقام عمل باشد که هیچ، اما اگر قبل از مقام عمل باشد و برای این مستثنی‌منه، مستثنای منفصلی و مخصّصی بیاورند، تمام اینها را ما باید در کنار هم و در قرین هم قرار بدهیم و در اینجا دیگر مسئلهٔ زمان و بُعد زمان نمی‌شود مطرح باشد. مثل مخصّص‌های منفصل آیات قرآنی می‌ماند که تمام اینها حکم انزال واحد و حکم نزول واحد را دارد که متکلم در مجلس واحد مستثنی‌های منفصل بیاورد.

مگر اینکه ما بگوییم که در اینجا از زمان عمل گذشته است که در آن موقع مسئلهٔ نسخ و... پیش می‌آید. اما اگر از زمان عمل نگذشته باشد که نسخ در ازمان مطرح باشد در این صورت ما باید بگوییم که این استثنای منفصل [در اینجا مثل استثنای متصل می‌ماند و هیچ فرقی نمی‌کند.

تلمیح: اینها عملاً قائل به عدم فرق هستند. چون که اینها خودشان قائل به این هستند که تمسک به عام نمی‌شود کرد إلا بعد از فحص از مخصّص.

استاد: نه خیر، در اینجا نتایجی دارد که حالا خدمتان عرض می‌کنم. آن بحث فحص از مخصّص جای خودش. صحبت ما در این است که در شبهات مفهومیّه در غیر مورد متیقّن که مورد مشکوک است در اینجا

عمل به عام می‌شود و در اینجا ثمره داریم.

من باب مثال در مورد «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ»، اگر شما شک کنید که آیا به مُصِرِّ بر صغیره هم اطلاق فسق می‌شود یا نمی‌شود، که مورد، مورد مشکوک می‌شود، در اینجا شما به عام، که «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» است می‌توانید تمسک کنید، باید هم تمسک کنید. ولی اگر گفتید که در «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ»، چون این «إِلَّا» به «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» چسبیده است، در اینجا از اول، ظهور علماء را بالنسبة به مُصِرِّ به صغیره می‌اندازد.

تلمیذ: یعنی در منفصل ایشان قائل به تمسک به عام هستند؟^۱

استاد: بله.

تلمیذ: در اینجا مخصّص چه می‌شود؟

استاد: آن مخصّص فقط موارد متیقّنه را تخصیص می‌زند، مثل مُصِرِّ بر کبیره را، اما مورد مشکوک را نمی‌تواند.

حکم عامّ مخصّص به مخصّص مجمل مفهومی

این بحث راجع به مخصّص متّصل و منفصل بود، حالا نظرات مرحوم آخوند و بقیه را به‌طور کلی در این باره می‌گوییم تا اینکه بینیم مسئله از چه قرار است. فعلاً کاری هم به بحث مخصّص متّصل و منفصل نداریم.

صحت این است که در عامی که مخصّص است به مخصّص مجمل مفهومی - حالا چه به مخصّص متّصل یا به مخصّص منفصل، ما همه را یک کاسه می‌کنیم - چه باید کرد؟ در اینجا این مخصّص ما یا مفهوماً مجمل است این اجمالش در دوران بین اقلّ و اکثر است یا در دوران بین متباینین است و به عبارت دیگر بین المحذورین است.

حکم مخصّص مجمل مفهومی در صورت دوران امر بین اقلّ و اکثر

من باب مثال مولا می‌گوید: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ وَ لَا تُكْرَمُ الْفُسَّاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، یا می‌گوید: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ» - فرقی نمی‌کند - در اینجا اگر ما شک کردیم که فسق فقط بر مرتکب کبیره اطلاق می‌شود یا مُصِرِّ بر صغیره را هم - همان‌طور که فرمودند - شامل می‌شود، شبهه، شبهه مفهومی است. یا مثلاً آیا نجاست عصیر، با غلیان و اشتداد غلیان، منعقد می‌شود یا اینکه به مجرد غلیان، نجاست بر عصیر بار می‌شود. یک‌هم‌چنین شبهه‌ای هست دیگر که آیا به مجرد اینکه آب انگور را شما ریختید و این شروع به غل زدن کرد، به مجرد غل زدن این نجس می‌شود، یا اینکه إِذَا غَلَا وَ اسْتَدَّ، یعنی شروع به غلیان زیاد کرد و بالا و پایین رفت

^۱. كفاية الأصول، ص ۲۲۰.

و در غلیان اشتداد پیدا کرد، آن موجب نجاست می شود؟

در اینجا امر در دوران بین اقل و اکثر است در نجاست عصیر؛ اقلش همان مورد اشتداد غلیان است و اکثرش، به مجرد غلیان را هم شامل می شود. در فسق، اقلش همان ارتکاب کبیره است و اکثرش، اصرار بر صغیره را هم شامل می شود. در این صورت چه باید کرد؟

به مقتضای قواعد، در اینجا این مسئله برمی گردد به یک علم اجمالی ما که آن علم اجمالی یک علم تفصیلی را و یک شک بدوی را دارد. به طور کلی در علم اجمالی هر جا که انحلالی پیدا شود به علم تفصیلی و شک بدوی، در این صورت آن شبهه بدوی داخل در موارد مشکوک می شود و در آنجا باید به مقتضای اصل عمل کرد.

در اینجا ما علم اجمالی داریم بر اینکه فسق، دایره مدار است بین ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره. در این صورت در موردی که متفق علیه است - که همان مورد عدم اجمال مفهومی در مخصص است که آن ارتکاب بر کبیره باشد - همان طوری که آن دلیل خاص ما ظهور دارد، آن ظهورش حجیت دارد. چون ظهور بالنسبه به موارد، اختلاف پیدا می کند. ممکن است کلام واحد بر حسب مصادیقش، به ظهورات متفاوتة انشقاق و تفرق پیدا کند؛ بالنسبه به یک مورد ظهور ندارد اما بالنسبه به مورد دیگر ظهور دارد و ظهورش هم حجیت دارد.

در «و لا تُکرم الفساق منهم»، ما قطعاً می دانیم که بر مرتکب کبیره، اطلاق فسق می شود، حالاکه قطعاً می دانیم، این مقدار از ظهور مانع از انعقاد ظهور عام «أکرم العلماء» می شود، یا بنا بر قول آقایان مانع از حجیت ظهور می شود. چه بگوییم انعقاد ظهور و چه بگوییم حجیت ظهور فرقی نمی کند؛ بنابراین لا شک و لا شبهه اینکه ما در اینجا به وسیله فاسق مرتکب کبیره، «أکرم العلماء» را می توانیم تخصیص بزنیم. صحبت در اصرار بر صغیره می ماند. در اصرار بر صغیره این دلیل ما که «و لا تُکرم الفساق» است بالنسبه به اصرار بر صغیره، مجمل می شود.

اگر ما یک «أکرم العلماء» در اینجا نداشتیم و فقط یک «لا تُکرم الفساق من العلماء» داشتیم، حالا در حرمت اکرام فاسقی که آن فاسق فرض کنید که اصرار بر صغیره می کند، به مقتضای شبهه مفهومی ما باید چه کار کنیم؟ چه اصلی در اینجا داریم که به آن اصل مراجعه کنیم؟ آیا باید در اینجا، در شبهه مفهومی، تمسک به عام کنیم که «و لا تُکرم الفساق من العلماء» باشد یا در اینجا باید اصل دیگری را رعایت کنیم؟

... [در اینجا حکم]، احتیاط در اکرام به مُصرّ بر صغیره است. وقتی که در اینجا [حکم به] احتیاط شد و نباید در اینجا به مقتضای احتیاط، مُصرّ بر صغیره را اکرام کرد، این «لا تُکرم الفساق من العلماء»، در عام «أکرم العلماء» هم تصرف می کند. به این نحو که نزاع و دعوا و اختلاف می اندازد بین خودش و «أکرم

الْعُلَمَاءُ»، که به عموم خودش شامل فاسق مُصْرَبْ بر صغیره می‌شود. از آن طرف خودش می‌گوید که مقتضای احتیاط این است که مُصْرَبْ بر صغیره را شما إِکْرَام نکنید، از طرف دیگر دلیل **«أَكْرِم الْعُلَمَاءُ»** می‌گوید که به مقتضای احتیاط باید شما فاسق [مُصْرَبْ] بر صغیره را إِکْرَام بکنید، این می‌شود دَوْران امر بین المحذورین.

پس در اینجا **«أَكْرِم الْعُلَمَاءُ»**، بالنسبة به عالم غیر فاسق، ظهور دارد. ظهورش هم حجت است. بالنسبة به عالم فاسق مرتکب کبیره ظهور ندارد؛ اگر هم ظهور داشته باشد حجت نیست. می‌ماند کلام در مورد متنازع‌فیه و مورد اجتماع این عامین من وجه، که آن مورد عالمی است که نمی‌دانیم فاسق است یا نه، چون اصرار بر صغیره دارد.

که اگر داخل در آن [فاسق] نباشد به مقتضای **«أَكْرِم الْعُلَمَاءُ»**، باید اکرامش کرد و اگر به واسطه اصرار بر صغیره داخل در این فسق می‌شود که به مقتضای **«لَا تُكْرِم الْفُسَّاقَ»**، نباید در اینجا اکرام کرد. بنابراین می‌گوییم که اگر ما شک کنیم در یک مورد که داخل در عام هست یا داخل در عام نیست، باید به مقتضای احتیاط در آن مورد عمل کرد. الآن در اینجا نزاع بین دو احتیاط واقع شده است. - توجه کنید، این را بیان نکرده‌اند! - احتیاط اول در **«لَا تُكْرِم الْفُسَّاقَ»** است که به مقتضای احتیاط نباید اکرامش کرد، احتیاط دیگر اکرام این مورد است به مقتضای **«أَكْرِم الْعُلَمَاءُ»**، و فرض هم بر این است که ما فرقی بین استثنای متصل و منفصل نینداختیم، حالا این دو احتیاط با هم تعارض می‌کنند، پس در اینجا **فَتْخِير** [حکم به تخیر می‌شود].

بنابراین در موردی که اجمال در تخصیص داریم و مخصّص ما مجمل است و این مجملش هم اجمال مفهومی دارد و در دَوْران بین اقل و اکثر است، در اینجا ما باید عمل به احتیاط کنیم. این عمل به احتیاط گاهی اوقات خودش موجب تعارض بین احتیاطین است؛ در آنجایی که عام اول ما وجوب است و عام دوم تحریم است، در اینجا **فَتْخِير**.

حالا اگر عام اول ما اباحه باشد، فرض کنید که من باب مثال شارع می‌گوید: من تو را مخیر می‌کنم بر خوردن همه این میوه‌هایی که در اینجا هست؛ **«كُلْ كُلَّ فَاكِهِةٍ فِي هَذِهِ الدَّارِ»**. در اینجا **«كُلْ»** امر که نیست، اباحه است؛ این خوردن، مباح است. اگر بعد در اینجا ما شک کنیم مثلاً این عصیری که الآن روی چراغ است که آیا این با اشتداد نجس می‌شود یا با صرف غلیان هم نجس می‌شود، مقتضای احتیاط در اینجا اجتناب است. چون عام اول ما اباحه است، وجوب که دیگر نیست تا تعارض بین احتیاطین واقع بشود. این مورد، مورد دَوْران امر است بین اقل و اکثر.

حالا در مورد متباینین هم که مسئله روشن است و یک توضیح خیلی مختصری دارد که آن توضیح را به اضافه مطالبی که در این زمینه، مرحوم آخوند فرمودند مجتمعاً بعداً عرض می‌کنم.

اینکه فعلاً می‌بینید بیان مختصر است به خاطر این است که وضع و حال و کارهایی که پیش می‌آید بیش

از این اقتضاء نمی‌کند اما بعداً إن شاء الله زیادتر می‌شود، شاید به همان سه ربع و بیشتر هم برسد.
تلمیذ: در مورد غلیان عصیرِ عنبی که فرمودید اینجا احتیاط، اجتناب است، اجمالش چگونه است؟
استاد: ممکن است بعضی دلیل‌ها گفته‌اند: «إِذَا عَلَا» و بعضی گفته‌اند: «إِذَا عَلَا وَ اشْتَدَّ»، آن وقت اگر

اجمال در اینجا پیش بیاید باید احتیاط کرد.

تلمیذ: مورد احتیاط این است که اجتناب کنیم.

استاد: اجتناب کنیم از ابتدای غلیان.

تلمیذ: در اینجا آن عامی که دلالت بر اباحه کند چیست؟

استاد: در اینجا [دلیل عامی که دلالت بر اباحه کند] فرض کنید «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ

حرامٌ» است. در این صورت مقتضای احتیاط این است که ما به آن عام، عمل نکنیم و به این عمل کنیم. ولی
اگر امر بین و جوب و بین حرمت باشد در این صورت دیگر فَتَحَيَّرَ؛ اینجا معذور است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۱۳:

«عَلَىٰ بَنِ إِبْرَاهِيمَ [عَنْ أَبِيهِ] عَنْ هَارُونَ بْنِ مَسْلَمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِينَهُ»»